

تخلیه از ردائل؛ اولین مرحله طی طریق

آیت الله قرهی در درس اخلاق خود گفت: تنها عالم عمل فردیه، این دنیاست که می‌تواند عوامل دیگر را هم عوض کند. تخلیه از ردائل، اولین مرحله طی طریق است.



آیت الله قرهی در درس اخلاق خود گفت: تنها عالم عمل فردیه، این دنیاست که می‌تواند عوامل دیگر را هم عوض کند. تخلیه از ردائل، اولین مرحله طی طریق است.

به گزارش خبرگزاری مهر، سید و نهمین جلسه درس اخلاق آیت‌الله قرهی با موضوع مراقبه که در محل مهدیه القائم المنتظر(عج) برگزار شد برای علاقه مندان در پی می‌آید.

عالم دنیا؛ تنها عالم عمل فردیه

عالم دنیا، به عنوان عالم عمل، از ناحیه خود فرد است. ما در عوالم ذر، صلب، بطن و دنیا بودیم، اما فقط عالم دنیا، عالم عمل فردی است. در عالم ذر، حسب حالت خلقت روحیه، اولیاء خدا و عرفای عظیم‌الشأن بیان فرمودند: ما «بلی» را به عنوان جواب فرمایش ذوالجلال و الاکرام در سؤال «أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ» [۱]، در آن‌جا تبیین کردیم.

حال عالم ذر، مِنَ الرَّبِّ الْعَظِيمِ است و از آن‌جا به بعد، در دو عالم صلب و بطن، اختیار به دست ربوبیت بشری است، «رَبِّ ارْحَمْهُمَا کَمَا رَبَّیْنِی صَغِيرًا» [۲]. در عالم صلب و بطن، حال فردی نداریم، آن‌جا حالمان، حال آب است و أم، که به عنوان مربیان ما هستند. تفویض حال ربوبیت به آب و أم، عالم صلب و رحم را رقم می‌زند که این دو عالم، بسیار مهم است.

اما در عالم دنیا، عالم عمل به حالت فردیه است. در عوامل صلب و بطن، امور به دست من و تو نیست. آب و أم ما دخیل هستند و آن هم حسب رزق و نوع تربیت است. لذا از سؤال‌های عالم قیامت (نه عالم برزخ)، سؤال از تربیت است که از پدر و مادر، سؤال می‌کنند.

اما در عالم دنیا، دیگر من و شما هستیم، به عمل! - این مقدمات را بر حسب آنچه اولیاء فرمودند، با این نوع جورچین بیان می‌کنم که به ادامه بحثمان برسیم - چون در این عالم دنیا، عنوان فردیه است؛ پروردگار عالم اختیار را به من و شما داد. ولی هادیان الهی را به عنوان «بَشِيرًا وَ نَذِيرًا» قرار داد.

فردای قیامت هم حسب آنچه آیات عظیمه الهی و روایت شریفه بیان می‌فرمایند، هیچ احدی نمی‌تواند به تعبیر عامیانه این‌قلتی به ذوالجلال و الاکرام بگیرد که من نمی‌دانستم. خطاب می‌رسد: هادیان الهی برای شما بودند و نوع زندگی صحیح در این عالم را برای شما تبیین کردند.

عالم ذر، عالم پذیرش است. عالم صلب، عالم تحقیق در حال به حال شدن است. عالم رحم، عالم پرورش است. عالم دنیا، عالم عمل است. عالم برزخ، عالم تکمیل به خیر یا شر است، البته تکمیل نه برای من و شما، بلکه از دنیا برایمان می‌آید و در آن‌جا دیگر دستان کوتاه است - که این نکات را اولیاء خدا بیان می‌فرمایند و ما به موقع به آن‌ها می‌پردازیم - و عالم قیامت، عالم جزاست که یا جزای به خیر است و یا شر.

حسب آیات شریفه و فرمایشات حضرات معصومین(ع) اس و اساس همه این طی مراحل، دنیاست و عالم آخرت، انعکاس حقیقی اعمال دنیاست. حتی عالم دنیا آن‌قدر مهم است که انسان می‌تواند آن دو مرحله قبل (عالم صلب و عالم بطن یا رحم) را هم عوض کند.

چرا هم مذنبین و هم صالحین در عالم برزخ، آرزوی بازگشت به دنیا را دارند!؟

کما این که اولیاء خدا، عالم برزخ را هم عالم شبه الدنیا نامیده‌اند که در آن می‌تواند تکمیل کند، حال، گاه شرارت را تکمیل می‌کند و گاه خیر را. در روایات شریفه داریم که اگر کسی، عمل زشتی را بدعت گذاشت، تا مردم به آن عمل زشت، عمل می‌کنند، آن که مبدع و بدعت‌گذار آن مطلب بود، از تمام اعمال افرادی که مانند آن عمل می‌کنند، بهره‌مند می‌شود! از آن طرف، آن کسی که عامل برای عمل خیری شد و به تعبیر دیگری باقیات الصالحات از خود بر جای گذاشت، هر آنچه که دیگران بر طبق آن عمل او، عمل صالح انجام می‌دهند، او هم بهره می‌برد. لذا عالم برزخ، عالم تکمیل است.

ولی عزیزان من! حقیقت این است که اس و اساس اعمال، دنیاست. گویی معنای این حدیث نبوی که بیان فرمودند: «الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ» [۳]، معلوم می‌شود که در این عالم دنیا، همه مطالب نهفته است. لذا در این‌جاست که اولیاء خدا از یک جهت، از باب کسب فضائل، طول عمر می‌خواهند. از آن طرف می‌گویند: اگر عمر ما، چراگاه شیطان رجیم و ایادی او شد و ما مبتلای به ردائل شدیم، رفتن از این عالم را زودتر نصیب ما کن. چون هر طوری در این‌جا بودی، عالم برزخ تو هم همان حال را دارد، «البرزخ صورة حياة الدنيا عند العقلاء». تازه می‌فهمیم که عجب! ای کاش بیشتر می‌ماندم که عمل صالح انجام بدهم.

لذا این که بیان می‌شود: هم خوبان عالم و هم کسانی که مذنب هستند، یعنی هم صالحین و هم مفسدین عالم، همه می‌خواهند برگردند و استثناء هم ندارد، برای همین است. چون در عالم برزخ می‌بیند که این صورت حیات دنیوی یعنی چه. در این عالم، جز یک عده خاص از اهل تقوا، بل اَتْقِیَاء، که در این عالم هستند، دیگران این را نمی‌فهمند و تعارف نداریم. این همان

حال برزخی است که بارها شنیدید که مثلاً می‌گویند: فلان عارف بالله، چشم برزخی دارد.

آن کسانی که مانند شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز (روحی له الفداء و سلام الله علیه)، این اعظم و بزرگان که طی طریق کردند، سیر و سلوک حقیقی داشتند و خلص کلام، عبد شدند و به مقام عبودیت رسیده و بنده حقیقی پروردگار عالم شدند؛ می‌دانند آن عالم، صورت و به تعبیری آینه این عالم است، لذا آن‌ها در باب ثواب، از خدا طول عمر می‌خواهند.

لذا برای همین است که می‌بینی آن‌ها دائم، هم در زبانشان و هم در قلبشان، در حال ذکر هستند. این را هم بیان کنم که این مطلبی که بعضی به ما یاد می‌دهند و می‌گویند: آقا! شکر این نیست که به زبان بگویی! غلط است. شکر باید به زبان هم گفته شود. البته لا شک و لا ریب فیه که شکر حقیقی به افعال انسانی است، اما شکر به لسان هم هست. ولی مع الأسف برخی به عنوان مطالب عرفانی، شعر و ... چیزهایی می‌گویند که گاهی تلویزیون هم پخش می‌کند، اما جوان‌های عزیز و فرزندان عزیز! این را بدانید که این‌ها با آنچه اولیاء ما بیان فرمودند و حقایق معرفتی است، اصلاً جور در نمی‌آید. شما فریب این چیزها را نخورید. اولیاء به یک ذکر صلوات بر محمد و آل محمد، غفلت نمی‌کنند. وقتی در مقام به ظاهر سکوت هستند و در حال بیان نیستند؛ یعنی مخاطب هستند و متکلم نیستند؛ مدام به ذکر مشغول هستند، ولو به همان ذکر لسانی. البته بعضی از اولیاء، به آن مقاماتی می‌رسند که دائم قلبشان، سبحان الله و الحمد لله می‌گوید، دائم تسبیحات اربعه از درون آن‌ها بیان می‌شود، دائم سبوح قدوس می‌گویند و ...

تا مؤمن نشویم، خادم بودن ملائکه برای مؤمن را درک نمی‌کنیم!

خیلی جالب است، کنز خفی الہی، آیت‌الله مولوی قندهاری می‌فرمودند: به واسطه اذکار قلبیه و نفسیه، هر ذکری که تعویض می‌گردد، ملائکه‌الله مأمور به آن ذکرها هم عوض می‌شوند - این را هم باز ما نمی‌فهمیم - لذا انواع ملائکه می‌آیند و انواع بوها به مشام می‌رسد.

ایشان در یک جلسه عمومی می‌فرمودند: یک شمه از این حال را، آن مرد عظیم‌الشأن، آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی به ما نشان دادند. یک مرتبه که در محضر مبارکشان بودیم، در دقایقی که حدود بیست دقیقه می‌شد و به نیم ساعت نمی‌کشید، بوی عطرهاى مختلفى به مشاممان می‌رسید؛ یعنی ایشان این حجاب را برطرف کرده بودند که ما متوجه شویم. یک موقع بوی عطر یاس بود، یک موقع بوی گل محمدی بود، انواع بوی میوه‌ها بود و ... بوهایی که ما نمی‌دانستیم علتش چیست و بعداً فرمودند: این‌ها همان اذکار است.

لذا این‌ها یک حالاتی دارد و انسان باید در مراحل تقوا آن‌قدر رشد کند و بالا برود تا به آن جا برسد که قرآن فرمود: «إِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمُ» [۴]. یعنی به آن حال اتقی برسد، آن وقت این مطالب برایش معلوم می‌شود. برای من و شما معلوم نیست. گاهی هم حتی شاید این قلت بیاوریم. چون عالم حقیقت را نمی‌بینیم که چه خبر است. این را که فوج فوج ملائکه‌الله می‌آیند، باور نداریم. درست است که می‌خوانیم: «تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ» [۵]، ولی باور نداریم و می‌گوییم: مگر ملائکه می‌آیند؟! ملائکه کجا هستند؟! پس چرا من نمی‌بینم؟! من نمی‌بینم، چون نرسیدم که ببینم و حال انسانی پیدا نکردم.

بارها بیان کردم که پیامبر عظیم‌الشأن (ص) فرمودند: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ خِدَامُ الْمُؤْمِنِينَ» [۶]. پس اگر آن حال ایمان حقیقی را پیدا می‌کردم، ملائکه را هم درک می‌کردم. یا نعوذ بالله، نستجیر بالله، پناه به ذات احدیت، کلام نبی مکرم (ص) کذب است که زبانم بریده باد، یا درست است که اگر کسی در مقام مؤمنین قرار گرفت و عبد الہی شد، ملائکه را که باید خادم او باشند، درک می‌کند. پس اگر درک نکردیم، معلوم است که به مقام ایمان نرسیدیم و مشکل از روایت و فرمایش نبوی نیست، مشکل از این است که من به آن مقام نرسیدم.

مثل همان نکته‌ای که بیان کردم - در مثال مناقشه نیست - پیامبر (ص) وقتی می‌فرمایند: در آخرالزمان جعبه‌های کوچکی می‌آید که نوازندگان در آن می‌نوازند و رقاصان می‌رسند. اصحاب تعجب کردند که یعنی چه؟! یعنی آدم‌ها کوچک می‌شوند و درون آن‌ها می‌روند؟! لذا پیامبر (ص) مجبور هستند صحبت را عوض کنند؛ چون بشر آن زمان به این‌جا نرسیده بود که تلویزیون را درک کند، خوب معلوم است چیز مبهمی برای او است. یعنی چه؟ جعبه کوچک چیست؟! نوازندگان چگونه هستند؟! موضوع چیست؟! این نبی مکرم چه دارد می‌گوید؟! بشر نرسیده و درک نمی‌کند.

عزیز دلم! وضع من و تو هم همین است. وقتی به آن مقام ایمان نرسیم و مؤمن بما هو مؤمن نشویم؛ طبیعی است این قلت هم می‌آوریم که مگر می‌شود ملائکه بیایند؟! بله، پیامبر (ص) فرمودند: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ خِدَامُ الْمُؤْمِنِينَ».

لذا آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی یک شمه کوچکی را به اهل خودش، به مقربین خودش، به آنها که متصل هستند و بناست آن‌ها را از آن علوم خودش سیراب کند و این‌ها بعد از رحلت او، جانشینان آن مرد عظیم‌الشأن بشوند؛ نشان می‌دهد که بگوید این‌گونه است.

لذا همان آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی وقتی وارد حرم مولی‌الموالی (ع) شد، یک موقع دیدند آقا ایستاد و دیگر حرکت نمی‌کند. اشک می‌ریزد، بعد زمزمه می‌کند و می‌گوید: چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن! پرسیدند: آقا! چه شده؟ فرمود: مولایم نشسته و دارد قرآن می‌خواند. من نمی‌توانم جلوی مولا بنشینم، من باید ایستاده باشم.

این‌که بارها و بارها بیان کردم و باز هم در آینده بیان می‌کنم که ملکه وجودی ما بشود، این است: دو بال پرواز برای رسیدن به مقام بندگی وجود دارد که انسان، عبدالله بشود؛ یکی ادب و دیگری اطاعت است.

لذا می‌بینند آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی که در کبر سن بود و تا به حرم می‌رفت، سریع در یک گوشه جا باز می‌کردند که آقا بنشیند و اصلاً نمی‌توانست بایستد؛ حالا همین‌طوری ایستاده و می‌گوید: نه، من نمی‌توانم بنشینم. یک موقعی می‌بینند

آقا سرش را پائین می‌آورد و یک‌باره متوجه می‌شوند یک حالت شبیه نوری رد شد و تازه بعضی‌ها متوجه می‌شوند. بعد حرم مولی‌الموالی (علیه الصلوة و السلام) منقلب می‌شود.

این مرجع عظیم‌الشأن که آخرهای عمر شریفشان است، دیگر نعوذبالله نمی‌خواهند دکان و بازار راه بیندازند. ایشان همیشه می‌دیدند؛ اما حالا چون آخر عمر شریفشان است، می‌خواهند شمه‌هائی را به افراد نشان بدهند که عزیز دلم! اگر بنده خدا شدی، اگر مؤمن حقیقی شدی، ثمره آن، این‌گونه است که تو هم می‌توانی سید ابوالحسن اصفهانی‌شوی، تو هم می‌توانی آیت‌الله بهجت‌شوی، تو هم می‌توانی ابوالعرفا، آیت‌الله الظمی ادیب شوی. بالاتر برو، تو هم می‌توانی شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز بشوی. البته خیلی کار دارد و شکی در آن نیست که نابرده رنج، گنج، میسر نمی‌شود.

سلمان محمدی، هم آرزوی بازگشت به این دنیا را دارد!

لذا این‌ها در این عالم دنیا می‌فهمند که هر چه هست، اینجاست و بدانید همان اعظم ما، علامه مجلسی، علامه بحرالعلوم... و... هر کدام به عالم برزخ رفتند، می‌خواهند برگردند. بدانید سلمان محمدی (ص) هم می‌گوید: می‌خواهم به دنیا برگردم. آن هم سلمانی که در روایت داریم: فردای قیامت، ناقه بی‌بی‌دو عالم (ع) به دست دارد.

در دنیا چه خبر است؟! همه می‌خواهند از این دنیا بروند و از دنیا فراری هستند، می‌گویند: گرفتاری‌های دنیا چه زمانی تمام می‌شود؟! اما وقتی مشکلات تمام شد و رفت، در آن‌جا می‌بیند هر چه هست، در عالم دنیا است و در آن عوالم اربعه دیگر (عالم ذر، صلب و بطن) خبری نبوده. آن‌ها مقدمه برای این عالم دنیا بوده است و وقتی از دنیا کوچ می‌کنی، در آن دو عالم دیگر، یعنی برزخ و آخرت، هم هیچ خبری نیست. به خصوص عالم آخرت که اصلاً عالم جزاست. لذا تنها راه برون رفت، این است که در این عالم دنیا، فقط مطیع باشیم و بدانیم و باور کنیم که بین همه مطالب، آن مطلبی مهم است که اول، ما را بسازد.

لازم‌ترین علم برای بشر، از لسان مبارک باب‌الحوائج

لذا وجود مقدس باب الحوائج، موسی‌بن‌جعفر (ع) می‌فرماید: «أَلَرُّمُ الْعِلْمَ لَكَ مَا ذَلِكَ عَلَى صَلَاحٍ قَلِيلٍ وَ أَظْهَرَ لَكَ فُسَادَهُ» [۷] همان‌طور که در جلسات قبل بیان کردیم: شناخت رذائل مهم است، حضرت فرمودند: لازم‌ترین علم برای تو، آن علمی است که باعث بشود تو پاکسازی و تهذیب نفس بشوی و قلبت، اصلاح و سلیم شود، که وقتی قلب، سلیم و جایگاه طهارت شد، آن موقع بتواند مرکز حرم الهی بشود و ایمن از همه بدی‌ها و پلشتی‌ها و زشتی‌ها باشد. لذا آن موقع است که این علم به درد تو می‌خورد.

پس حتی راجع به علم هم می‌گویند که باید این‌طور باشد. شاید کسی بگوید: پس این همه علوم مختلف که برای پیشرفت ظاهری بشر است، چه می‌شود؟ در جواب باید گفت: ما نمی‌گوییم این علوم نباشد، یک موقع اشتباه نشود. اما می‌گوییم: اصلاً اگر بنا بشود ظواهر دنیای ما پیشرفت داشته باشد، ولی ما را به پیشرفت حقیقی نرساند، به چه درد می‌خورد؟!

چون همه ما می‌دانیم که از این دنیا می‌رویم. چه کسی است بگوید: من نمی‌میرم؟! امام راحل عظیم‌الشأن، آن امام العارفین رفت، صدام ملعون هم رفت، خوبان عالم می‌روند، بدترینان عالم هم می‌روند، هیچ کسی ماندگار نیست. اصلاً وقتی به حبیبش خطاب می‌شود: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» [۸]، دیگر چه کسی است که در این عالم بماند؟! هیچ کسی نیست که بماند. همه می‌روند.

لذا آن علمی به درد می‌خورد که وقتی ما می‌خواهیم از این دنیا برویم، عالم برزخ و عالم قیامت‌مان را درست کند. چون همان‌طور که بیان کردیم: اصل، این عالم دنیاست و عالم برزخ آینه عمل ما در دنیاست و قیامت هم که عالم جزاست. پس علمی برای ما مفید است که دنیای ما، رفتار ما، کردار ما و حال ما را پاکیزه کند وضع ما را وضع درستی کند. حضرت در ادامه هم می‌فرمایند: «و أَظْهَرَ لَكَ فُسَادَهُ» فساد را برای تو آشکار کند. یعنی علمی، علم است که قلبت را اصلاح و فساد را برای تو آشکار کند.

پس آن علمی که بخواهی با آن فقط ظاهر دنیایت را درست کنی، علم نیست. آن هم دنیای مادی که هیچ چیزی در آن وجود ندارد. در حالی که تمام عالم دنیا و ساختار دنیا و پیشرفت ظاهری دنیا، برای این است که من و تو به آن مقام معنوی برسیم و إلا اگر ظواهر دنیا درست شود و حال دنیا عوض شود و پیشرفت‌های ظاهری هم پیدا کند، اما عامل برای پیشرفت حقیقت انسانی نشود، معلوم است آن ظواهر، فساد است.

اگر رایانه توانست انسان را به مقام حقیقت انسانیت روح انسان، نه قالب جسمانی برساند، مفید است. اما اگر نشد، ولو به این که بگویی: دارد پیشرفت ظاهری برای دنیای ما می‌آورد، فساد است. عندالاولیاء و عندالعقلاء این‌گونه است. آن هم عقل حقیقی که بیان کردیم: وقتی آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی، مراحل سبعة انسانیت را در شذرات تبیین می‌فرمایند، می‌فرمایند: اولین مرحله، شناخت نفس است که بداند اصلاً هیچ حسابی به این نفس دون نیست، بعد خروج از آن و ورود به نفس مطمئنه است و تازه ثمره آن نفس مطمئنه که خطاب می‌شود: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» [۹]، این است که انسان به قلب سلیم می‌رسد. بعد از آن هم تازه به عقل می‌رسد و ایشان می‌فرمایند: عقل تازه از این‌جا شروع می‌شود. حالا ما وقتی می‌خواهیم بیان کنیم، می‌گوییم: این، عقلایی نیست، این، عقلایی هست. اصلاً عقل چیست؟! چه چیزی را عقل می‌گوییم؟!

لذا ایشان هفت مراحل طی انسانیت را این‌گونه بیان می‌فرمایند: اول نفس است که باید مراقب باشی و از آن خروج پیدا کنی. دوم، رسیدن به نفس مطمئنه است. ثمره آن، وارد شدن به قلب سلیم است که می‌فرمایند: این‌جا، جایگاه ایمن خواهد بود، چون «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ» [۱۰]. اما در ادامه می‌فرمایند: از این‌جا به بعد، تازه مرحله سوم، عقل است و به عقل می‌رسی. حالا

حساب کنید که ما چگونه برای خودمان تبیین می‌کنیم؟!

پس اگر بنا باشد هر چیزی که به صورت ظاهر برای من و شما پیشرفت دارد، حتی باعث می‌شود خورد و خوراکمان راحت‌تر تأمین شود، اگر آن راحت‌تر تأمین شدن خورد و خوراک، باعث رشد و نمو روح بشری شد، این، خوب است، اما اگر نشد، فساد است! شاید کسی بگوید: آقا! آن، چه فساد دارد؟! شما چرا می‌خواهید بگویید این دستگاه، فساد دارد؟! جواب این است: من و تو، الآن این را درک نمی‌کنیم. همان مثال‌هایی که در ابتدای بحث بیان کردیم. با آن جورچین که اولیاء خدا بیان کردند، جلو بیاییم، معلوم می‌شود. و إلا اگر همین‌طوری بروید و این را به کسی بگویید، می‌خندد، مانند کسانی که مریضی قلب دارند «فی قلوبهم مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» [۱۱] و از مطالب به هم پیوسته، قسمتی را انتخاب می‌کنند و فقط همان را ملاک قرار می‌دهند. لذا حتی در مورد علم هم می‌فرمایند: لازم‌ترین علم، علمی است که سبب صلاح قلب شود و فساد را آشکار کند، «أَلْزَمُ الْعِلْمَ لَكَ مَا ذَلِكَ عَلَى صَلَاحِ قَلْبِكَ وَأَظْهَرَ لَكَ فُسَادَهُ». اصلاً علت‌العللی که می‌گویند: اول باید رذائل را خوب شناخت تا گرفتار آن‌ها نشویم و بتوانیم فضائل را در وجود خودمان قرار دهیم، همین قضیه است و إلا فساد می‌آورد. حتی این‌قدر مهم است که به من و شما می‌گویند: اگر از این مرحله، جلو رفتید، طبیعی است دیگر باید فضائل اخلاقی را اکتساب کنی و جلو بروی. البته به خودی خود هم می‌آید.

مکارم اخلاق، راه رستگاری است؛ حتی اگر امید به بهشت و ترس از جهنمی هم نبود!

این‌قدر مهم است که حتی انسان بما هو انسان (یعنی همان چیزی که پروردگار عالم تبیین کرد و فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ»، نفرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْمُؤْمِنَ» یا «لَقَدْ خَلَقْنَا الْمُسْلِمَ»، بلکه فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»، «أَحْسَنَ» در باب أفعَل‌التفضیل است و دیگر بالاتر از آن که خوب‌ترین است نداریم. خوب‌تر، خوب‌ترین، دیگر خوب‌ترترین‌ها که نداریم، تمام شد. دیگر این مرحله اُعلی است) اصلاً اگر جهنم و بهشتی هم نبود، باز هم این مقام انسانیت می‌طلبید که انسان، مکارم اخلاق را به عنوان علم اُعلی و لازم‌ترین علم برای بشر دنبال کند.

لذا امیرالمؤمنین، مولی‌الموالی، علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) به زیبایی فرمودند: «لَوْ كُنَّا لَا تَرْجُو جَنَّةَ، وَلَا تَخْشَى نَارًا وَلَا ثَوَابًا وَلَا عِقَابًا لَكَانَ يَتَّبِعُنَا أَنْ نَطْلُبَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ فَإِنَّهَا مِمَّا يَدُلُّ عَلَى سَبِيلِ النِّجَاحِ» [۱۲]، چقدر زیبا و عالی است. اصلاً بهشت و جهنم را رها کن. انسان که هستیم. همان انسان که بیان کردم، فرمودند: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ خِدَامُ الْمُؤْمِنِينَ» و یا در ابتدای بحث بیان کردم: آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی‌شمه‌ای را به شاگردان خود نشان داد که چگونه ملائکه با عوض شدن ذکر، عوض می‌شوند. پس ما می‌خواهیم همان انسان باشیم و به مقام انسانیت‌مان برسیم؛ چون ما همان انسانی هستیم که پروردگار عالم فرمود: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا» [۱۳]، اگر قرآن نمی‌فرمود، هیچ کسی باور نمی‌کرد که ملائکه به انسان، سجده کردند و مقام خشوع و سجده که متعلق به ذات ربوبیت الهی است، به انسان داده شود! اگر خود خدا بیان نمی‌فرمود، هیچ کس جرأت بیانش را نداشت، پس خدا فرموده: ای انسان! تو این هستی. فرمودند: اگر به ثواب و بهشت امیدوار نباشیم و از آتش عذاب الهی، یعنی جهنم نترسیم؛ باز هم شایسته است که فضیلت‌های اخلاقی را طلب کنیم، چون این فضایل اخلاقی، آن چیزهایی است که انسان را به آن راه رستگاری هدایت می‌کند و به آن مقام حقیقی خودش می‌رساند.

البته ما نمی‌توانیم و این در حد اولیاء خداست که بیان می‌فرمایند: اصلاً جهنم و بهشت را کنار بگذارید. برای بعضی از بزرگان، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» [۱۴] در همین دنیا است، نه بعد از مرگ. یعنی در همین دنیا «إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» [۱۵] شده‌اند و می‌دانند برای خدا هستند، «إِنَّا لِلَّهِ». پروردگار عالم بیان فرمود: ای انسان! همه عالم را برای تو قرار دادم و تو را هم برای خود آفریدم. دیگر بالاتر و بهتر و قشنگ‌تر و زیباتر از این که پروردگار عالم می‌گوید: تو برای منی. پس اگر بفهمیم که ما برای خدا هستیم، اصلاً بهشت و جهنم را رها می‌کنیم و می‌گوییم: چه چیز عامل می‌شود من که برای پروردگار عالم هستم، برای پروردگار عالم هم باقی بمانم؟ فقط همین مکارم اخلاق و دوری از رذائل اخلاقی.

نماز و روزه و ... امریه و تکلیف است که انجام می‌دهیم و البته باید هم خوب انجام دهیم. اما این‌ها اساس نیست. همه این‌ها، خودش عامل می‌شود که انسان، متعلق به پروردگار عالم بماند و مهم این است. یعنی نمازی، نماز است که من را متعلق به پروردگار عالم نگه دارد، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و برای دیگری نشوم - «الصلاة معراج المؤمن» هم یعنی همین - لذا هدف این است. ببینید چقدر قشنگ است.

پس به این سیر از اول بحث تا اینجا نگاه کنید، حرکتی که اولیاء بیان فرمودند، همین تعلق داشتن به ذوالجلال و الاکرام است. لذا به فرض این که بهشت و جهنمی نباشد، اما اصلاً خجالت‌آور است انسان که برای خدا بوده و پروردگار عالم هم می‌گوید: همه اشیاء برای تو است «لأجلک»، اما تو برای من هستی «لأجلی»، آن وقت بیاید و برعکس خودش را برای اشیاء کند! اشیاء برای من است، نه من برای اشیاء. حال، من بیایم خودم را به دنیا بفروشم؟!

لذا در مکارم اخلاق، در دوری از رذائل و متخلق شدن به اخلاق الهی و مزین شدن وجود انسان به فضائل می‌خواهند این را به انسان بگویند که من متعلق به خدا هستم. اصلاً جهنم و بهشت، ثواب و عقاب را رها کن، من برای خدا هستم یا خیر؟! من برای اغیار نیستم. پس به خاطر همین می‌طلبید که من رستگار شوم و متعلق به خدا بمانم. راهش چیست؟ مکارم اخلاق. بالاترین علم هم همین است و دیگر نمی‌توانی سراغ مطالب دیگر بروی. آن‌های دیگر راه باطل است و راه حقیقی، همین راه است و لا غیر.

اگر اهل تقوا باشی، در همین دنیا هم انعکاس اعمال خود را می‌بینی

لذا همان‌طور که در جلسات قبل بیان کردیم: در ابتدا انسان باید به شناخت رذائل برسد و با دوری از آن‌ها، به کسب فضائل

نائل آید، همین جاست که انسان می فهمد عمل، همان سزا و پاداش بشری برای خودش است. یعنی پاداش و سزای ما، همان عمل ماست.

این که اولیاء می توانند ببینند، برای آن است که دیدند. همان طور که مثالش را زدیم، اگر پیامبر(ص) فرمودند: جعبه‌ای می‌آید که آوازه‌خوان‌ها در آن، آواز می‌خوانند و رقاصه‌ها می‌رقصد و اطرافیان ایشان نفهمیدند یعنی چه، اما امروز من و شما می‌فهمیم و تلویزیون و امثال این‌ها را می‌بینیم. یا زبانم لال پیامبر(ص) که دروغ نفرمودند: «إن الملائكة خدام المؤمنين» اما این اولیاء هستند که ملائکه را می‌بینند و ملائکه، خادم آن‌ها می‌شوند. پس باید به آن مرحله برسی و رسیدن به آن مرحله، به این است که در این دنیا چه عملی را انجام می‌دهی که همین این‌جا، مکان عمل است.

حالا نکته‌ای را بیان می‌کنم و آن، این است که در همین عالم دنیا، یعنی قبل از برزخ، باز یک انعکاس مختصری از عمل برای شما نشان می‌دهند. انعکاس آن، کجاست؟ اگر حالت، حال الهی شد، ملائکه را می‌بینی و فرق نمی‌کند چه کسی باشی، زن باشی، مرد باشی، کوچک باشی، بزرگ باشی، به تعبیر عامیانه باسواد باشی، بی‌سواد باشی و ...

در بحث شذرات بیان کردم، دردآور است که کربلایی کاظم ساروقی که حافظ کل قرآن شد - همان طور که می‌دانید او بی‌سواد بود و حافظ شدن ایشان، معجزه بود - در آخر عمرش گفت: تنها کسی که کمی متوجه بود، آیت‌الله بروجردی بود که بنده، سه مرتبه قرآن را با ایشان مقابله کردم. در این سه مرتبه، متوجه شد قرآن، همین است، فقط بعضی جاها شاید یکی دو حرکت جابه‌جا شده باشد. اما متأسفم که بعضی از این آقایان فقط آمدند آیات قرآن را برداشتند و با کلمات غیرقرآنی کنار هم گذاشتند و گفتند: بخوان، من می‌گفتم: این، قرآن است و این، قرآن نیست. می‌پرسیدند: چرا؟ می‌گفتم: این، نور دارد و تعجب می‌کردند. ولی کسی از من نپرسید تأویل قرآن چیست، شأن نزول آن چیست و ...

علوم است کسی که خدا به اعجاز، به او قرآن می‌دهد، تأویل آیات را هم می‌دهد. اما مدام می‌آمدند و او را امتحان می‌کردند. خوب یک بار امتحان کردید، بس است. دو بار امتحان کردید، بس است. هر کسی می‌رسید، می‌خواست امتحان کند. بشر غافل است، اگر به مقام تقوا رسیدید، در همین دنیا هم، هر که باشی، به تو می‌دهند.

چه کنیم شیخنا الاعظم، ناممان را در طومار سربازان آقا ثبت کند؟

لذا این مطلب را در جایی بیان کردم، حالا که آخر بحث است، در این‌جا هم بیان می‌کنم که بعد از آن به سلام به وجود مقدس آقا جانمان وارد شویم. بیان کردم: یکی از خصوصیات سربازان آقا جانمان، حافظ قرآن بودن است.

عزیزان من! این را جدی بگیرید، ولو شده روزی، یک آیه قرآن حفظ کنید، اثر دارد. با قضایای یمن، بدانید مطالبی به وجود می‌آید و در این چندماه آینده، به آخر سال نرسیده، خواهید دید اتفاقاتی هم در آن مملکت متجاوز می‌افتد و به فضل الهی مطالب دیگری هم خواهید دید که دهان، بسته است. هیچ کسی نمی‌تواند وقت تعیین کند، «کذب الوقاتون»، ولی علائم نشان می‌دهد ظهور نزدیک است، لذا چند چیز را بیان کردم که به آن، مداومت کنید. یکی حفظ قرآن است، چون سربازان آقا جان، حضرت حجت، حافظان قرآن هستند و این، قاعده است.

اخیراً هم خیلی تأکید کردند که هر ساعت دعای سلامتی آقا «اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن ...» را بخوانید. حتی شب هم که خواستید بخوابید، حساب کنید چند ساعت خواب بودید و به ازای آن، وقتی بیدار شدید، مثلاً چهار ساعت خوابیدید، چهار مرتبه دعای سلامتی را بخوانید. اوایل هم تا عادت کنید، می‌توانید برای خودتان ساعت کوک کنید، یا زنگ موبایلتان را تنظیم کنید که هر ساعت بخوانید و هر ساعت به یاد آقا جان باشید. البته این حداقل هست که بیان می‌کنم، منتها حالا ما به این اقل، اکتفا می‌کنیم.

یکی هم که بیان کردم موقع خواب، زمانی که دیگر مسواکت را زدی و می‌خواهی بخوابی، دقایقی را با آقا جان خلوت کن و با ایشان صحبت کن. خدا گواه است در حوزه‌ای، در حجره‌ای، در خانه‌ای، یک جایی تنها باش و با آقا جان خلوت کن و حرف بزن، بگو: آقا جان! مولای من! سید من! سالار من! من می‌خواهم سربازت شوم. وضعم خراب است و خودم می‌دانم که غرق گناهم، شما عین الله الناظره هستی، عالم به ید شماست، خلیفه الله هستی، پروردگار عالم امور را به شما تفویض کرده و بیمنه رزق الوری در مورد شماست، رزق مادی و معنوی به دست شماست، حالا می‌شود امر بفرمایید که ما را هم جزء سربازانتان بنویسند، می‌شود در آن اسامی که شیخنا الاعظم دارند، اسم ما هم ثبت و ضبط شود؟! آقا جان! شما کریمید.

با آقا صحبت کن، آقا خیلی کریم است، بگو: آقا جان! یابن رسول الله! قربانتان بروم. شما کریمید، ابن الکریمید، آقا جان! شما به بدی من نگاه نمی‌کنید، کسی که عادت به کار خوبی داشته باشد، حسب عادت، خودش کار خودش را می‌کند، آقا جان شما عادت دارید احسان می‌کنید، من بیچاره را هم مد نظر بگیر. آقا جان! امید دارم خوب شوم.

برای مادر آقا فاتحه بخوانید و ایشان را به نرجس خاتون قسم بدهید. بگو: آقا جان! شنیده‌ام که شما خیلی به مادر مکرمه‌تان حضرت نرجس خاتون عشق می‌ورزید. آقا جان! به مادرت قسمت می‌دهم دست ما را بگیر. آقا جان! چند وقت دیگر شهادت یا وفات آن بانویی است که به ایشان هم خیلی اعتقاد داری. آقا جان! وضعم خراب است و خودم می‌دانم و به محضر شما، نه جای دیگر اقرار می‌کنم. شما خلیفه الهی و پرونده اعمال من را می‌بینی و اشک می‌ریزی، کمکم کن.

معلوم می‌شود که آقا جان چقدر ما را دوست دارد. خدا نکند که بگویند: آقا جان پرونده ما را که می‌بیند، دیگر اشک نمی‌ریزد، خیلی درد است، مگر خود آقا جان عنایت کنند و بگویند: دیگر این دفعه پرونده‌ات که به دست آقا جان رسید، آقا یک لبخند ملیحی زد و به شیخنا الاعظم دستور داد که اسمش را ثبت کن.

آقا جان! یعنی می‌شود؟ آرزو هست دیگر، یعنی می‌شود؟ تا حالا که قلبت را به درد آوردم قربانت بروم. آقا جان! به آن لحظه

ای که عمه جانت روی آن تلی که به تله زینبیه معروف شد، مدام می نشست و بلند می شد و روی سر می زد، مدام صدا می زد: وا محمدا، آقا جان! دستم را بگیر، من بد جور در گناه غوطه خوردم، بد جوری دارم در این لجنزار دست و پا می زنم. آقا جان! بعید می دانم که دلت بخواهد یک محب تو در لجنزار گناه فرو برود و مدام دست و پا بزند، آقا جان! دستم را بگیر، به جان عمه جانت، به جان مادرت دستم را بگیر. جایی که دیگر خیلی گیر کردی و در تنگنا قرار گرفتی، بگو: آقا جان، آقای من، عزیز من! به آن لحظه ای که مادرت بین در و دیوار صدا زد مهدی جان کجایی؟! من را دریاب... ب.

.....
پی نوشتها:

[۱]. اعراف / ۱۷۲.

[۲]. اسراء / ۲۴.

[۳]. مجموعة ورام، ج: ۱، ص: ۱۸۳.

[۴]. حجرات / ۱۳.

[۵]. قدر / ۴.

[۶]. الکافي : ۲ / ۳۳ / ۲ .

[۷]. أعلام الدين : ۳۰۵.

[۸]. زمر / ۳۰.

[۹]. فجر / ۲۷ الی ۳۰.

[۱۰]. جامع الأخبار : ۱۴۶۸/۵۱۸ .

[۱۱]. بقره / ۱۰.

[۱۲]. الدرجات الرفیعة : ۳۵۵ .

[۱۳]. بقره / ۳۴.

[۱۴]. بقره / ۱۵۶.

[۱۵]. بقره / ۱۵۶.